

نقش طبقه متوسط جدید شهری در توسعه سیاسی ایران در سالهای سلطنت پهلوی دوم (۱۳۴۴-۱۳۵۷)

سعید جهانگیری^۱ - ابوالقاسم طاهری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۳۰

چکیده:

مفهوم طبقه متوسط جدید در ایران حاصل ارتباط با غرب است که مراحل صنعتی را مانند جوامع غربی نگذرانده است، تا مفهوم طبقه متوسط بدان معنا که در غرب است، نامیده شود. یعنی طبقه متوسط حاصل نوسازی و مدرنیزاسیون است که از جوامع غربی وارد کشور شده و این طبقه از جنبش مشروطه به این طرف رشد داشته است. طبقه متوسط جدید با محوریت روشنفکری شکل گرفته است، چون گفتمان روشنفکران، گفتمان دموکراسی است. در دوران محمدرضا شاه طبقه متوسط جدید به دلیل سیاستهای مدرنیزاسیون رشد و افزایش چشمگیری یافت، اما ساخت قدرت نئوپاتریمونیالی، مانع از مشارکت فعال این طبقه در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی شد. بدون شک تحقق دموکراسی، از ویژگی‌های اصلی طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم بوده است. از سوی دیگر ساختار نئوپاتریمونیال حکومتی به دلیل تعارض با توسعه سیاسی، واجد مشخصه‌هایی بوده که تلاش‌های مزبور را نه تنها با چالش، بلکه ناکام ساخته است. برهمین اساس پرسش اساسی پژوهش حاضر این است که طبقه متوسط جدید چه جایگاهی در توسعه سیاسی ایران در دوران پهلوی دوم بین سالهای ۱۳۴۴-۵۷ داشته است؟ و بر اساس این فرضیه پیگیری شده است که خطاهای راهبردی محمدرضا پهلوی در رشد کمی طبقه متوسط جدید و عدم پاسخگویی به تقاضای کیفی و اساسی آنان و ائتلاف طبقه متوسط جدید با سنتی منجر به تزلزل در توسعه سیاسی شد. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیل می‌باشد. یافته‌های پژوهش فرضیه فوق را تایید می‌کند.

واژگان کلیدی: نوسازی، طبقه متوسط جدید، ثبات سیاسی، بی‌ثباتی سیاسی، پهلوی دوم

^۱ - دکتری تخصصی، علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

saeedjahangiri61@yahoo.com

^۲ - استاد تمام و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران: نویسنده مسئول

a-taheri@srbiau.ac.ir

مقدمه

رویارویی ایرانیان در سالهای نخستین قرن نوزدهم میلادی با دنیای غرب و مولود مشخص و برجسته آن که تجدد خوانده می‌شد، سبب ساز جریانی شد که نوسازی خوانده می‌شود. اگر چه در ابتدا آشنایی ایرانیان با نوسازی در قالب رویه‌های نظامی بود اما به تدریج این جریان به سایر حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و... کشیده شد و زمینه را برای تولد گروه جدید قشر بندی اجتماعی ایران فراهم کرد که بعدها طبقه متوسط جدید خوانده می‌شدند. این گروه در عصر پهلوی دوم، بر اثر اصلاحات و گسترش نظام آموزشی، از نظر کمی توسعه یافته و در ائتلاف با طبقه متوسط سنتی نقش برجسته‌ای در بروز ناآرامی‌ها و شکل دهی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایفا کرده‌اند.

طبقه متوسط جدید در دنیای مدرن همچون موتور دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی شناخته شده است. پیدایش این طبقه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی تا بدان اندازه است که بیشتر اندیشمندان در زمینه‌های گوناگون آن را زمینه ساز شکل‌گیری جوامع نو و یکی از عناصر و پیش‌نیازهای بنیادی جامع دموکراتیک می‌دانند ازین رو وابستگان به طبقه متوسط طلایه داران دموکراسی و پیشگامان توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع شناخته شده‌اند. در یک چنین شرایطی در ایران یکصد سال اخیر تا انقلاب اسلامی سه نیروی اجتماعی مختلف فرادستان، فرودستان و طبقه متوسط قابل شناسایی‌اند. فرودستان، طبقات ممتاز را از زمین داران طرح اجرای اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، سرمایه داری اعم از تجاری، مالی و صنعتی، نخبگان عالی رتبه سیاسی و نظامی تشکیل می‌دادند. این گروه در جمهوری اسلامی به روحانیون و سرمایه داران تجاری محدود می‌شود، برگزیدگان سیاسی و فرماندهان عالی رتبه نظامی را نیز ملتها با داشتن ارتباط با دو گروه اول و برخورداری از حمایت آنان می‌توان جزء فرادستان تلقی کرد. فرودستان را کارگران و نیروهای ماقبل سرمایه داری تشکیل می‌دهند. طبقه متوسط به دو گروه سنتی و جدید تقسیم می‌شود. خرده بورژوازی ملی و روحانیون با توجه به نقش آنان در روند تحولات سیاسی را اجتماعی و پایبندی آنان به فرهنگ سنتی جزء گروه اول جای می‌گیرند. نهاد روحانیت در طول تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران همیشه با خرده بورژوازی پیوندی ارگانیک داشته است. در کنار طبقه متوسط با نیروهای دیگری با نام طبقه متوسط جدید روبرو هستیم. منظور از طبقه متوسط جدید که نخستین بار توسط سی‌رایت میلز و هارولد لاسول مطرح شد گروه‌های جدید هستند که در میزان تأثیرگذاری آنها بر پویای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نسبت به طبقه متوسط سنتی از نظر کمی و کیفی رو به افزایش می‌-

باشد. رشد نظام اداری نیاز روزافزون به تکنسین‌ها و مدیران در همه سطوح چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و گسترش سریع سواد آموزی به سبک غرب منجر به پیدایش طبقه متوسط غیر سرمایه دار شد که شامل صاحبان حرفه‌های آزاد، کارمندان دولتی، پرسنل نظامی، کارمندان اداری و تکنسین‌های بخش خصوصی و روشنفکران بودند. انحصار این طبقه کنش گران اصلی در ایجاد نوسازی و توسعه سیاسی حکومت در دوران پهلوی بودند. با این حال فقدان فرصت برای مشارکت سیاسی معنادار به خصوص در دو دهه آخر حکومت پهلوی موجب دلسردی، نارضایتی و در نهایت مخالفت فعالان با رژیم در بین بسیاری از اعضای طبقه متوسط جدید شد. در ایران طبقه متوسط جدید با اقدامات دولت رضاشاه به منظور توسعه یک ارتش نوین و یک نظام اداری کارآمد و متمرکز به وجود آمد رشد دیوانسالاری و تقاضای روزافزون برای متخصص و مدیر در سطوح گوناگون بخش‌های عمومی و خصوصی و گسترش سریع آموزش به سبک غربی، منجر به پیدایش طبقه متوسط غیر کارفرما، شامل متخصصان آزاد، پرسنل نظامی، شاغلان یقه سفید و متخصص در بخش خصوصی و روشنفکران شد. بعضی از نویسندگان بر این باورند که گسترش نفوذ غرب از یک طرف و رشد سریع آموزش و سیستم بوروکراسی، از عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید در ایران بوده است و در مقابل اعضای این طبقه، کارگزاران اصلی دولت سازی و عاملین جریان نوسازی در این دوره بوده‌اند به طوری که شاید به جد بتوان ادعا کرد فرآیند نوسازی در ایران با نقش کاربردی این طبقه مقارن بوده است. بدون شک گذار از استبداد و تحقق دموکراسی، از ویژگی‌های اصلی طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم بوده است. از سوی دیگر ساختار نئوپاتریمونیال حکومتی به دلیل تعارض با توسعه سیاسی، واجد مشخصه‌هایی بوده که تلاش‌های مزبور را نه تنها با چالش، بلکه ناکام ساخته است.

دغدغه اصلی این پژوهش تبیین و تحلیل نقش و عملکرد طبقه متوسط جدید در توسعه سیاسی در عصر پهلوی دوم می‌باشد. در این چارچوب، منظور از طبقه متوسط جدید گروه‌هایی است که عمدتاً محصول دوران مدرن بوده و خود در پیشبرد آن نقش داشته‌اند، به علاوه میزان تأثیرگذاری بر پویای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، روز به روز افزایش یافته و دیوانیان، روشنفکران، صاحبان مشاغل آزاد مانند پزشکان، حقوقدانان، وکلا، مهندسان، نویسندگان و هنرمندان اجزای اصلی آن را تشکیل می‌دهد و منظور از توسعه سیاسی، گذار به دموکراسی جهت تغییرات سیاسی در جهت دموکراتیک سازی رژیم اقتدارگراست.

مفهوم طبقه

جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌ها، از وجود قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند. قشر بندی را می‌توان به عنوان نابرابری‌های ساختارمند میان گروه بندی‌های مختلف مردم توصیف کرد. می‌توان قشربندی را مانند لایه بندی زمین شناسی پوخته زمین تصور کرد. جوامع را می‌توان متشکل از قشرهایی به صورت سلسله مراتبی در نظر گرفت که قشرهای ممتازتر در بالا و قشرهای کمتر ممتاز نزدیک به پایین قرار گرفته‌اند. چهار نظام اساسی قشربندی عبارتند از: بردگی، کاستی، رسته‌ای و طبقه‌ای. (گیدنز، ۱۳۹۱: ۲۳۸)

زمانی در گذشت‌های نه چندان دور، طبقه در تبیین پدیده‌های سیاسی، حداکثر نقشی حاشیه‌ای داشت. در دهه‌های ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰، پلورالیسم رهیافت عمده در بحث سیاست بود. پیامدهای سیاسی در جوامع نتیجه‌ی کنش و واکنش بسیاری از نیروها دانسته می‌شد که در جریان مذاکره و معامله و اخذ رأی و ائتلاف و اجماع با یکدیگر در تعامل قرار می‌گیرند. از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰، با بازخیزی مکتب مارکسیسم در علوم اجتماعی، مفهوم طبقه ناگهان در بسیاری از تحلیل‌های مربوط به دولت و سیاست، جنبه محوری پیدا کرد و درباره امور مانند خصلت طبقاتی دستگاه‌های دولتی و اهمیت استفاده ابزاری از دولت به دست عاملان نیرومند متعلق به طبقات، بحث‌های بسیاری در گرفت. حتی دانشورانی که محور چشم انداز نظر ایشان طبقه نبود، طبقه را جدی گرفتند و در تحلیل سیاست اهمیتی برای آن قائل شدند که به ندرت در دوره‌های پیشین به چشم می‌خورد. (رایت، ۱۳۹۰: ۳۹۲-۳۹۱) بدین ترتیب، در اثر تحولات مذکور، تحلیل طبقاتی اگر چه هرگز به الگوی غالب در تحلیل سیاست تبدیل نشد، اما تا به امروز به عنوان نیرویی در خور توجه در سیاست همچنان از اهمیت برخوردار است. در یک تعریف کلی می‌توان طبقه اجتماعی را به بخشی از اعضای جامعه اطلاق کرد که از نظر ارزش‌های مشترک، حیثیت، فعالیت‌های اجتماعی، میزان ثروت و تعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت از بخش‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشد. (کوئن، ۱۳۹۱: ۱۹۳) همچنین می‌توانیم طبقه را گروه بندی وسیعی از افراد تعریف کنیم که دارای منابع اقتصادی مشترکی هستند و این منابع شدیداً بر انواع شیوه‌های زندگی که می‌توانند داشته باشند، تأثیر بگذارد. مالکیت، ثروت به همراه شغل، پایه‌های اصلی اختلافات طبقاتی را تشکیل می‌دهند. بر این اساس، طبقات عمده‌ای که وجود دارند عبارتند از: طبقه بالا (ثروتمندان، کارفرمایان و صاحبان صنایع به علاوه مدیران اجرایی رده بالا - که صاحب

منافع تولیدی بوده یا مستقیماً اینگونه منابع را کنترل می‌کنند، طبقه متوسط (که اکثر کارمندان یقه سفید و کارکنان متخصص حرفه‌ای را در بر می‌گیرد) و طبقه کارگر (افرادى که در مشاغل یقه آبی یا کارهای پدی هستند). در بعضی کشورهای صنعتی، مانند فرانسه یا ژاپن، یک طبقه چهارم دهقانان افرادی که به انواع سنتی تولید کشاورزی اشتغال دارند نیز تا این اواخر قابل ملاحظه بوده است. در کشورهای جهان سوم، معمولاً دهقانان بزرگترین طبقه را تشکیل می‌دهند. (گیدنز، ۱۳۹۱: ۲۴۱) به طور مشخص ما می‌توانیم پرنفوذترین رویکردهای نظری مربوط به قشر بندی و طبقات اجتماعی را در آثار کارل مارکس و ماکس وبر بیابیم که بیشتر نظریه‌های بعدی در باب طبقات اجتماعی سخت مرهون اندیشه‌های آنان می‌باشد. نظریه طبقاتی مارکس مبتنی بر این نظر است که تاریخ جوامعی که تاکنون موجود بوده اند، تاریخ نبردهای طبقاتی است. بر اساس این نظر، جامعه بشری همین که از حالت ابتدایی و به نسبت تمایز نیافته‌اش بیرون آمد، پیوسته منقسم به طبقاتی بوده است که در تعقیب منافع طبقاتی شان با یکدیگر برخورد داشته‌اند. به نظر مارکس، مبنایی که کلام‌های قشر بندی اجتماعی بر آن استوارند، همان رابطه مجموعه‌ای از انسانها با ابزار تولید است. از نظر وی طبقه مجموعه‌ای از اشخاص است که در سازمان تولید کارکرد یکسانی انجام می‌دهند. (کوزر، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۱) «ماکس وبر» طبقه را به عنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصت‌های زندگی مشابه دارند، فرصت‌هایی که به وسیله قدرتشان برای کالا و مهارت‌ها در جهت کسب درآمد تعیین می‌شود. دارایی یک ملاک تعیین طبقه است، اما تنها معیار نیست. برای وبر بعد سرنوشت‌ساز یک موقعیت طبقاتی در نهایت، موقعیت در بازار است. وجود گروه‌های بزرگ از مردم که می‌توانند در یک موقعیت طبقاتی مشترک جای داده شوند، نیازمند ایجاد عمل گروهی یا اجتماعی، یعنی فعالیت تعیین یافته براساس آگاهی و منفعت نیست، اگر چه این موقعیت باید مولد عکس العمل‌هایی مشابه باشد، به این معنا که در موقعیت طبقاتی یکسان، افراد باید رفتار و وجه نظرانی مشابه را بدون داشتن احساسی از آگاهی طبقاتی از خود نشان دهند. (لیپست، ۱۳۸۱: ۴۱)

طبقه متوسط جدید

اصطلاح طبقه متوسط جدید نخستین بار، توسط لدر^۱، جامعه شناس آلمانی در مقاله‌ای با عنوان مشکل کارمندان جدید حقوق بگیر و پایه‌های نظری و آماری آن به کار رفت. وی

^۱ - Lederer

مهمترین ویژگی این طبقه را در شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه می‌دید که وجه تمایز آنها دریافت حقوق است. میلز هم در اثر خود به نام «بقه سپیدان»، طبقه متوسط جدید را کارکنان اداری و دفتری می‌داند. وی معتقد است این طبقه یا حامی طبقه حاکم می‌شود یا به یاری توده مردم بر می‌خیزد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

در قرن بیستم و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، متأثر از دگرگونی‌های اجتماعی و صنعتی و به لحاظ حضور تحلیلگران انتقادی نظام سرمایه داری در مجادلات دانشگاهی، این اصطلاح کاربرد گسترده‌تر و عمومی‌تری پیدا کرد. اکثر نظریه پردازان انتقادی و تحلیلگران مسائل اجتماعی مانند سی رایت میلز، رالف دارندورف، مانفرد هالپرن، ساموئل هانتینگتون، باتامور، آنتونی گیدنز و ... در بررسی‌های جامعه‌شناسانه خود از طبقه متوسط جدید به عناوین مختلف یقه سفیدان، نخبگان جدید، طبقه متوسط شهری، طبقه کارگر جدید و غیره نام برده و نقش آنان را در تحولات سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار دادند. در واقع، تمام نیروهای اجتماعی باسواد و تحصیل کرده شهری، یعنی صاحبان مشاغل چون دیوانیان یا حقوق بگیران حکومتی، حقوقدانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، اساتید دانشگاه، تکنیسین‌ها، مدیران و هر شخصیت دیگری که به صورت فکری در تلاش تأمین معاش و تغییر اجتماعی و سیاسی وضع موجوداند، جزو طبقه متوسط جدید محسوب می‌شوند. طبقه متوسط جدید با نقش برجسته‌ای که در عرصه‌های فرهنگی، مدیریتی، و اقتصادی جامعه دارد، به مرور نظام ارزشی جدید و هنجارهای نوینی می‌سازد که ساختار سنتی نمی‌تواند حافظ آنان باشد. به تبع این حضور همه جانبه است که خواستار مشارکت هرچه بیشتر و سهم بیشتر شدن در نهاد قدرت دولتی است. حال اگر دگرگونی‌های اصلاح طلبانه در بخش‌های فرهنگی و صنعتی در به قدرت رسیدن طبقه متوسط جدید کمک رساند، می‌توان انتظار دموکراتیزه شدن جامعه را داشت. ولی اگر به جای دموکراتیزه شدن جامعه و توسعه صنعتی، نظام سوداگری یا دلالتی رشد نماید و طبقات سنتی به رغم تحولات سیاسی و اجتماعی صورت گرفته، خط دهنده اصلی سیاست و اقتصاد باشند، در آن صورت طبقه متوسط جدید را باید در بازی سیاسی بازنده تلقی کرد؛ چرا که مجبور هستند مثل گذشته تمام تصمیمات و اقدامات فرهنگی و مادی خویش را با ارزش‌های سنتی هماهنگ نمایند. (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۱۶-۱۱۸)

طبقه متوسط جدید وسیع‌ترین قشر جامعه است که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی به ویژه در پی ظهور اقتصاد خدماتی و رشد و گسترش بخش‌های بوروکراتیک و تکنوکراتیک

سر بر آورده است. این سنخ یا رده از طبقه متوسط جدید محصول ظهور سازمان‌های اجتماعی کلان مقیاس، به ویژه در ایالات متحده، ظهور مجتمع‌های عظیم و گسترده صنعتی و حکومتی، و دیگر اشکال دیوان‌سالاری است که در نهایت به ظهور طبقه حقوق بگیر متشکل از کارگران (یا شاغلان) بخش‌های مدیریتی، اجرایی، تخصصی، فنی، دفتری و اداری در نظام هویتی و اعتباری (حیثیتی) جدید منجر شد. ارزش‌ها و هنجارهای محلی - شهرستانی، نماها و نشانه‌های اعتباری، شئونی یا حیثیتی نظیر مالکیت مؤسسات تولیدی و داشتن مشاغل کوچک، همچنین برخورداری از اموال و املاک و مستغلات، جملگی جای خود را به ارزش‌ها و هنجارهایی داده‌اند که بر نقش فرد در نهادها و سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، حکومتی، پزشکی و آموزشی موجود در جامعه‌ای وسیع، پیچیده و ناهمگون تکیه کرده‌اند. وبر طبقه را در مقایسه با مفاهیم «شأن اجتماعی» «حزب» تعریف می‌کند و هر طبقه، از جمله طبقه متوسط را در بر گیرنده همه کسانی می‌داند که دارای وضع بازاری یا فرصت‌های اقتصادی یکسانند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۵۶)

لاروک طبقه متوسط را در بر گیرنده گروه‌های متعددی می‌داند که ویژگی مشترک آنها تنها این است که جزو هیچ یک از دو طبقه حاکم و طبقه کارگر نیستند. (لاروک، ۱۳۵۸: ۵۵) شاکیروا نوشته است: طبقه متوسط بخشی از جامعه است که در جایگاهی میان بالاترین و پایین‌ترین طبقات قرار گرفته و از ویژگی‌های اعضای آن، سطح بالای پیوستگی، درآمد، مصرف، مالکیت مادی و روشنفکری و استعداد و مهارت چشمگیر در کار است (Daly, 2008: 16) در نظریه رایت، برجسته‌ترین ویژگی طبقه عبارت است از ترکیب اعضا بر پایه علائق مادی. (Write, 1989: 93) جلال آل احمد قشربندی طبقه متوسط جدید در ایران را بر اساس ملاک خلاقیت و ذی نفعی ترسیم می‌کند. (آل احمد، ۱۳۵۱: ۱۴-۱۲). به طور کلی می‌توان ملاک‌های زیر را برای شناسایی طبقه متوسط جدید ارائه کرد:

الف - سطح درآمد متعارف:

اشتغال به کار در رده‌های فناوری و خدمات مولد، آموزش و خدمات تولیدی.

ب- تحصیلات عالیه :

طبقه متوسط جدید در شغل‌های جدید که نتیجه تحولات ساختار اقتصادی- اجتماعی در کشور طی صد سال اخیر است، اشتغال دارند. این طبقه به پنج گروه شغلی زیر اختصاص دارند: الف) مشاغل علمی، فنی و تخصصی؛ ب) مدیران و کارمندان عالی رتبه اداری؛ ج) کارکنان امور دفتری و اداری؛ د) کارکنان امور بازرگانی و فروشندگان؛ ه) کارکنان امور خدماتی.

ج- دریافت حقوق

سبک زندگی مشابه که شامل فرصت‌های زندگی مشابه (دسترسی به امکانات گوناگون که به فرد اجازه می‌دهد به هدف‌های خود برسد)، طرز تلقی یا رویکردهای مشابه (نگرش‌ها و باورهای مشابه) و اوقات فراغت مشابه است (توسلی و انصاری، ۱۳۷۹: ۱۶۷-۱۶۰)

در مجموع می‌توان گفت طبقه متوسط جدید صرفاً با ملاک دارایی و ثروت سنجیده نمی‌شود؛ علاوه بر جایگاه و موقعیت اقتصادی مشابه که زمینه شکل‌گیری طبقاتی طبقه متوسط جدید را رقم می‌زند، به اجمال می‌توان شهرنشینی، اشتغال جدید، تحصیل‌کردگی و علاقه به تحصیلات عالی، نرمش و کاهش تعصب دینی و نوگرایی به مفهوم مدرن را از مهم‌ترین شاخصه‌های این طبقه ارزیابی کرد. طبقه متوسط، غرب‌گرا نیست، اما در بسیاری جنبه‌ها دلیلی برای تعارض با برگرفتن ارزش‌های غربی نمی‌بیند و در نهایت به طور ظاهری به آنها گرایش دارد. به عبارت دیگر، او متجدد مآب است و حتی در روش دین‌داری خود متناسب با ظاهر، نسبتاً لوکس و مدرن رفتار می‌کند. این مسئله گاهی به نوعی تفریط در دین‌داری یا به اصطلاح تساهل و تسامح در دین می‌انجامد تا آنجا که برخی تئوریسین‌های غربی معتقدند با افزایش جمعیت طبقه متوسط جدید که کمتر در بند سنن و آیین‌های قدیمی خود هستند، از سطح افراطی‌گری در جهان کاسته می‌شود و تنش‌ها و درگیری‌های اجتماعی، اگر نه سیاسی، کاهش می‌یابد. در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت چهار عامل تحصیلات دانشگاهی، حقوق و درآمد متوسط و متعارف، دست کم بالاتر از میانگین حداقل هزینه‌های خانوار، اشتغال در مشاغل جدید که ناشی از تحولات اقتصادی اجتماعی جامعه ایران است و سبک زندگی مبتنی بر مصرف‌گرایی و زندگی شهرنشینی می‌تواند از ملاک‌ها و شاخص‌های عمده طبقه متوسط جدید در ایران باشد.

طبقه متوسط جدید و ثبات سیاسی

به نظر می‌رسد برای تطبیق و نسبت‌سنجی نقش طبقه متوسط جدید با مفهوم ایجاد ثبات در جوامع و رژیم‌های مختلف، الگوی نظری نوسازی ساموئل هانتینگتون کارساز واقع شود. از دیدگاه هانتینگتون طبقه متوسط به دنبال کسب هویت، شأن ملی و امکان مشارکت سیاسی می‌باشد. وی به بررسی و رشد طبقه متوسط جدید پرداخته و بر این باور است که نوسازی و توسعه اقتصادی باعث رشد طبقه متوسط جدید گردیده و رشد طبقه متوسط

جدید نیز به نوبه خود باعث افزایش تقاضا برای مشارکت سیاسی شده است. او معتقد است شهرنشینی، سواد، آموزش و وسایل ارتباط جمعی، همگی در آشنا ساختن انسان سنتی با صورت‌های نوین زندگی سهیم‌اند. این تجارب نوین، سدهای شناختی و رویکردهای فرهنگ سنتی را در هم می‌شکنند و سطوح بالا و تازه‌ای از خواست‌ها و آرزوها را به میان می‌کشند، اما به دلیل فقدان فرصت‌های تحرک اجتماعی و سطح پایین نهادمندی سیاسی در بیشتر کشورهای دستخوش نوسازی، میان این آرزوهای جدید و پاسخگویی عینی به آنها، شکافی گسترده پدید می‌آید که در نهایت، منجر به بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۸۴-۸۶) مهم‌ترین بخش الگوی نوسازی هانتینگتون به تبعات توسعه اقتصادی مربوط می‌شود. از نظر وی توسعه اقتصادی به نوبه خود، به طور مستقیم در ساختار اجتماعی و ارزش‌ها تغییراتی به وجود می‌آورد که دموکراسی شدن را تسهیل و ترغیب می‌کند. توسعه اقتصادی طبقه متوسط را گسترش می‌دهد و بیشتر بخش‌های جامعه را بازرگانان، کارشناسان، و افراد متخصص دکانداران، دبیران و معلمان، کارمندان دولت، مدیران، تکنیسین‌ها، کارمندان رسمی و دفتری و فروشندگان تشکیل خواهند داد. طبقه متوسط در مراحل نخستین خود، الزاماً نیرویی برای دموکراسی نیست. با گذشت زمان و با ادامه جریان مدرن شدن، جنبش‌های روستایی رادیکال فعالیت خود را کاهش می‌دهند و شمار طبقه متوسط در مقایسه با طبقه کارگر صنعتی افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، جنبش‌های دموکراسی خواهی را مالکان زمین، روستائیان و کارگران صنعتی رهبری نمی‌کنند. حقیقت این است که در هر کشور هواداران بسیار فعال دموکراسی، از طبقه متوسط بر می‌خیزند. (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۸)

طبقه متوسط جدید در پهلوی دوم

اگر در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و به ویژه در ایالات متحده طبقه متوسط جدید حامل دیدگاهی محافظه‌کارانه در قبال تغییرات اجتماعی و از عوامل «ثبات‌بخش» به نظم سیاسی جوامع سرمایه‌داری بوده، از سازمان‌یابی دوری می‌کرد و از حرکت‌های رادیکال سیاسی گریزان بود، در ایران معاصر ترقی‌خواهی و حتی رادیکالیسم سیاسی در بسیاری از مقاطع بر این طبقه چیرگی یافت. خواسته‌های نظام اداری جدید، ارتش متمرکز، دادگستری، سوادآموزی و دسترسی به علوم جدید در کشور از جمله مطالبات برخاسته از انقلاب مشروطه بود. در آن زمان، این خواسته‌ها در سرتاسر ذهنیت کنشگران سیاسی ترقی‌خواه در جامعه چیرگی داشت.

وقتی رضاشاه قدرت متمرکز خود را بر کشور اعمال کرد، چنان‌که «ضدانقلاب غالب برخی وظایف انقلاب مغلوب را انجام می‌دهد» بسیاری از مطالبات موردنظر انقلاب مشروطه را محقق کرد؛ البته در چارچوب نوع مدرنیزاسیونی که رضاشاه دنبال می‌کرد و «تجدد آمرانه»‌ای که در آن مقطع حاکمیت داشت.

دوران جنگ سرد بلوک‌های شرق و غرب و اجرای اصل چهار ترومن بود و دولت‌های همپیمان امریکا دسترسی نسبتاً آسانی به پول برای انجام انواع سرمایه‌گذاری‌ها داشتند. بعد از یک دوره سرکوب حاد سیاسی، در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۰ رشد اقتصادی بالایی داشتیم و به طور سالانه رشدی بین پنج تا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی کشور اتفاق افتاد. در این میان در سال ۱۳۴۱ یک اتفاق مهم و سرنوشت‌ساز در ایران رخ داد. وقتی رفرم ارضی و به اصطلاح انقلاب سفید انجام شد. اتحاد و ائتلاف نانوشته که میان از سویی سلطنت و دربار و از سوی دیگر طبقات سنتی و ملاکان و ایدئولوگ‌های آنان وجود داشت به پایان رسید. این طبقات نیز اکنون به زمره منتقدان و مخالفان سرسخت شاه پیوسته بودند.

از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ یک طبقه جدید سرمایه‌دار تشکیل شد که تا حدودی به سبب اعتبارات ارزان‌قیمتی که از دولت دریافت می‌کرد تقویت می‌شد. اما علاوه بر آن در پی تحولات رفرم ارضی، رژیم شاه به پایگاه اجتماعی جدیدی نیاز داشت که با اتکا به آن بتواند برنامه‌های خودش را به پیش ببرد. در نظامی که برنامه مدرنیزاسیون اقتصادی را باشتاب به پیش می‌برد، گمان می‌رفت اصلی‌ترین طبقه اجتماعی که به آن می‌توانست اتکا کند، طبقه متوسط جدید می‌تواند باشد. از همین رو طی این سال‌ها و تا پایان سلطنت پهلوی دائماً سیاست‌هایی به منظور فربه کردن طبقه متوسط جدید و بهبود جایگاه اقتصادی و اجتماعی این طبقه اعمال شد. در این میان، آنچه قادر به انجام آن نبودند گشایش فضای سیاسی کشور بود. بدین ترتیب طبقه متوسط جدید گسترش می‌یافت، اما به جای آن که پایگاه اجتماعی رژیم باشد خود به پایگاه جدید مخالفت با رژیم بدل می‌شد.

براساس آمار رسمی تعداد دانشجویان از ۱۹ هزار و ۸۰۰ نفر در سال ۱۳۳۹ به ۵۹ هزار نفر در سال ۱۳۴۷ افزایش یافت. (مرکز آمار ایران) طبقه متوسط جدید به عنوان پشتوانه سیاسی و اجتماعی دولت جایگزین طبقات سنتی می‌شد به موازات آن آمار اعزام دانشجویان به خارج از کشور افزایش می‌یافت. اما دانشجویان ایرانی طی این دوران سرسخت‌ترین مخالفان شاه و دانشجویان ایرانی خارج شده از کشور، بزرگ‌ترین سازمان دانشجویی اپوزیسیون، در تاریخ

معاصر جهان را تشکیل دادند. می‌دانیم از ۱۳۵۱ به بعد دوران شوک‌های بزرگ قیمتی در نفت است. این شوک‌ها به بزرگ‌ترین خطا در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی زمان شاه انجامید. افزایش شدید بودجه طرح‌های عمرانی و جاری و افزایش شدید هزینه کرد دولت و تزریق گسترده پول به جامعه به بروز وضعیتی بحرانی در اقتصاد انجامید. طی این دوره برای مثال فزونی تقاضا به عرضه‌ی نیروی کار مهندس ۸۰ درصد، فزونی تقاضا به عرضه‌ی نیروی کار پزشکی ۱۰۵ درصد، در مورد پرسنل آموزشی ۲۵ درصد، در مورد تکنسین‌ها ۵۵ درصد، و در مورد کارگران ماهر و نیمه‌ماهر ۲۲۰ درصد بود. طبقه متوسط جدید در چنین شرایطی قدرت مانور بسیار بالایی در بازار کار داشت و به همین دلیل این گروه از شاغلان می‌توانستند دریافتی بسیار بالایی درخواست کنند.

در دوران پهلوی دولت و تشکیلات اداری گسترده‌ای به وجود آمد و استخدام مدیران دولتی و کارمندان، معلمان، استادان دانشگاه و... گسترش یافت و حتی تا روستاها کشیده شد. این یک عامل اصلی تشکیل طبقه متوسط جدید بود. در دوران پهلوی اول و دوم تشکیلات قضایی از دست روحانیون خارج شده، وکلا و قضات همگی گسترش قانونی و اداری یافتند. احداث مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و ... در دوران پهلوی گسترش یافت. در اواخر دوران حکومت پهلوی سرمایه‌گذاری صنعتی رواج فراوانی یافت و طبقه کارگر هم گسترش بیشتری یافت. به طور خلاصه می‌توان گفت زمینه‌های انقلاب مشروطه در دوران قبل از انقلاب مشروطه و با فرستادن دانشجویان به خارج و تربیت متخصصان در رشته‌های متفاوت، ایجاد مدارس جدید، گسترش سپاه دانش در اقصی نقاط روستایی کشور و چاپ تیراژ بالای روزنامه‌ها (مثل صور اسرافیل، جبرئیل و...) ترجمه کتب خارجی و همگام با این روند جان گرفتن طبقه متوسط سنتی یعنی بازاریان که پیشرو در تحولات تاریخی ایران بوده‌اند و روحانیون که از دوران قاجار توانستند هم مبانی نظری حکومتی و هم تشکیلات گسترده حوزوی را به وجود بیاورند رقم خورد.

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که طبقه متوسط جدید بیش از آنکه متکی به قدرت و ثروت باشد بیشتر متکی به منزلت و حیثیت اجتماعی است، یعنی طبقه متوسط جدید با رشد آموزش علم، سواد و آگاهی توانسته با دستیابی به تولیدات فکری، منزلت اجتماعی مهمی را به دست آورد. طبقه متوسط جدید اکنون از نظر اقتصادی در حد طبقات پایین قرار دارد و از نظر قدرت، بیرون از حکومت سیاسی است. ولی منزلت اجتماعی آنان به طور نسبی حفظ شده

است و همین منزلت اجتماعی موتور حرکت فکری آنان می‌باشد. منزلت اجتماعی می‌تواند مهمترین مفهوم سلسله بندی برای طبقه متوسط جدید باشد.

سیاست تقویت طبقه متوسط جدید و تضعیف طبقه متوسط سنتی در دوره پهلوی دوم نیز ادامه یافت و بر کمیت و کیفیت آن افزوده شد. طبق آمار موجود، تعداد افراد فعال این طبقه تا یک سال قبل از انقلاب اسلامی حدود ۱/۸ میلیون نفر و حدود ۶/۲۰٪ کل نیروی کار بود. (عیوضی، ۱۳۸۰: ۳۲۲)

پیامدهای ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید در پهلوی دوم

۱- پیامد اجتماعی^۱:

اهمیت طبقه متوسط در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی تا بدان اندازه است که بیشتر اندیشمندان آن را زمینه ساز شکل گیری جوامع نو و یکی از عناصر و پیش نیازهای بنیادی جامعه دموکراتیک می‌دانند. از این رو وابستگان به طبقه متوسط جدید، طلایه داران دموکراسی و پیشگامان توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع شناخته شده‌اند. (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۶۰)

یکی از شاخص‌های طبقه متوسط جدید، داشتن تحصیلات است. ارتقای سطح سواد و گسترش کمی و کیفی نظام آموزش عالی به تدریج آثار و پیامدهایی خواهد داشت؛ زیرا نیازهای فرد تحصیل کرده با فردی بیسواد یا کم سواد کاملاً متفاوت است. تغییر ذائقه افراد باسواد در جامعه-ای در حال تحول، نوع برداشت از مسائل سیاسی و اجتماعی و... را دستخوش تغییر می‌کند و فرد قائل به حقوق شهروندی بیشتری خواهد شد. افراد باسواد ضمن آنکه استقلال بیشتری دارند، از حس مشارکت جویی زیاده‌تری در مسائل پیرامونی خود برخوردارند. ارتقای تحصیلات، سطح آگاهی فرد را افزایش می‌دهد، توقعات و انتظارات وی را بالا می‌برد و قدرت مقایسه و احساس تأثیرگذاری روی مسائل جامعه را در فرد به وجود می‌آورد.

علاوه بر این، گسترش فارغ التحصیلان دانشگاهی از این نظر اهمیت دارد که هرچه تعداد دانشجویان در جامعه‌ای بیشتر باشد، جریان روشنفکر(روشتفکران و استادان دانشگاهی) نقش مؤثرتری در تغییر و تحولات سیاسی جامعه بر عهده خواهد داشت و به گفته هانتینگتون: دانشجویان بیشتر از دیگران با جهان مدرن و پیشرفته‌هایش آشنایی دارند. در ذهن آنها همواره دو شکاف وجود دارد: یکی شکاف میان اصل نوین‌شدگی و تحقق آن در جامعه (شکاف میان آرمان

^۱ -Social consequences

های اعلام شده توسط دولت با واقعیت ها و عمل دولت در جامعه) و دیگری، شکاف میان مقایسه وضعیت کشور خود با کشورهای پیشرفته. به اعتقاد وی، دانشجویان و روشنفکران جامعه با مشاهده تفاوت عمیق میان جامعه خود با جوامع غربی، از جامعه خود شرمسار و بیگانه می شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل و جای گرفتن در صف ملت های پیشرفته می سوزند. این قشر از خانواده، هنجارها و الگوهای رفتار سنتی جدا می افتند و به معیارها و اصول انتزاعی نوین شدگی (مدرنیزه شدن) سرسپرده می شوند. (هانتینگتون، ۱۳۹۱: ۱۳۶) زمانی که وضعیت خانوار- های کم درآمد بهبود می یابد توقعات شان سریع تر رشد می کند و در مرحله اول نارضایتی شان بیشتر می شود.

در جامعه عصر پهلوی دوم، گسترش کمی و کیفی تحصیلات دانشگاهی از سویی ارتقای سطح آگاهی ها و تشدید توقعات و انتظارات افراد جامعه را به دنبال داشته که به دلیل محدود بودن توانایی نظام سیاسی در پاسخگویی به این نیازها، نتیجه آن چیزی جز نارضایتی از وضع موجود نبوده است. از سوی دیگر، از آنجا که کارکرد اصلی نظام آموزشی کشور از دوران رضاشاه به بعد، آموزش و انتقال علم است و در این راه تقلید از نظام آموزشی مغرب زمین همواره سرلوحه استادان دانشگاهی ما بوده، کم کم ارزش ها، باورها و آرمانهای غربی در اذهان بسیاری از دانشجویان ما شکل گرفته و نهادینه شده است.

مجموعه عوامل یاد شده، فاصله و شکافی میان ارزش ها و باورهای نظام سیاسی موجود و برخی ارزش ها و باورهای بسیاری از دانشجویان ایجاد کرده است. همان طور که گفته شد، گسترش دیوان سالاری و بوروکراسی به ظهور طبقه متوسط جدید کمک کرد. دیوان سالاری و بوروکراسی طبعاً نیروی انسانی متناسب با خود را تولید خواهد کرد. گسترش روزافزون نهادهای اداری جدید از دو جهت قابل مطالعه است: نخست بدین لحاظ که این نهادها با ویرانی نهادهای سنتی یا دستکم کم اثر کردن آنها مجال گسترش می یافتند و این خود جامعه سنتی ایران را در شوکی تاریخی فرو می برد. دیگر اینکه این تغییر نه فقط تغییری در نهادها و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی بلکه تغییری با مبنای انسان شناختی است. به عبارت دیگر تربیت نیروی انسانی متخصص و متناسب با نهادهای مدرن، خود حرکتی در جهت نهادینه کردن سیستم تعلیم و تربیت غربی و جایابی نظام ارزشی غرب در خلل و فرج جامعه نیمه سنتی ایران آن روز به حساب می آید. این روند تا جایی است که برخی اساساً از طبقه متوسط جدید با نام "بوروکرات" نام می برند که دربردارنده معانی بهره مندی از مهارت تکنیکی و قدرت اداره سازمان

های دولتی است. این تعبیر به خوبی نشان دهنده اثرپذیری تربیت این طبقه از آموزش‌های غربی است.

گسترش شهرنشینی یکی دیگر از عواملی است که به توسعه و تثبیت طبقه متوسط جدید یاری رسانده است. اعضای این طبقه بیشتر در شهرها به خصوص در شهرهای بزرگ ساکن هستند و شهرنشینی یکی از ویژگی‌های آنهاست؛ از این رو، برخی از محققین نام «طبقه متوسط شهر نشینی» را بر آنها نهاده‌اند. این دگرگونی عظیم نیز مانند تحول جمعیتی، بحران ساز است و جوامعی که چنین سیری را طی کرده‌اند، با تبعات جدی سیاسی و فرهنگی از جمله توزیع بی‌عدالتی، توسعه حاشیه‌ها و حاشیه‌نشینی شهری، گسترش آسیب‌ها، ناهمگونی فزاینده و گسترش انواع بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مواجه بوده‌اند. آشکار است که شهرنشینی، عواقب و آثار خاص خود را دارد و مطالباتی را ایجاد می‌کند که نظام سیاسی را ملزم به پاسخگویی به آنها و تغییر در رفتار خود با مردم می‌سازد. در دوران پهلوی دوم به بعد، به دلایلی همچون مهاجرت‌های درونی، افزایش جمعیت در دهه اول انقلاب و گسیل امکانات مختلف به سوی شهرها، بر جمعیت شهری کشور افزوده شد؛ یکی از ویژگی‌های طبقه متوسط شهرنشین متأثر شدن از مصرف‌گرایی و سبک زندگی ناشی از آن است؛ از این رو در شرایطی که در جامعه ارزش‌های مادی هر روز پررنگ‌تر می‌شود، قشرهای مختلف این طبقه خواستار رفاه بیشتر، برخورداری از امکانات مختلف مادی، رفاهی و تفریحی و ارتقای سطح استانداردهای زندگی خود هستند. نظام سیاسی در مقام پاسخگویی به این نیاز اجتماعی، در وضعیتی تناقض دوگانه پارادوکسیکال^۱ قرار گرفته است. از سویی ناگزیر به پاسخگویی به نیاز شهروندان است و از سویی دیگر با توسعه امکانات مادی و رفاهی (مانند سینماها، رستوران‌ها و...) جهت گیری‌های مربوط به ارزش‌های فردگرایانه و لذت‌گرایانه نیز گسترش می‌یابد. (فاضلی، ۱۳۸۹: ۲۱۷)

رشد بوروکراسی دولتی و افزایش تعداد کارمندان نیز یکی دیگر از دلایل رشد و گسترش طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم بود؛ زیرا آنها چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی یکی از عمده‌ترین گروه‌های تشکیل دهنده طبقه متوسط جدید در کشورهای در حال توسعه می‌باشند. این قشر را که به نوکیسه‌گان یا سرمایه‌داران مدرن شهرت یافته‌اند، می‌توان با اندکی تسامح جزء طبقه متوسط جدید به حساب آورد، زیرا اکثراً دارای منشأ اجتماعی طبقه

^۱ - Paradoxical

متوسط جدید کارمندان میانی و عالی رتبه دولت به همراه فن سالارها هستند و از نظر فرهنگی نیز هنوز بسیاری از دغدغه‌های این طبقه را دارند.

۲- پیامد فرهنگی:

طبقه متوسط جدید از نظر خودآگاهی، هویتی یکپارچه و هماهنگ و منسجم ندارد و از قشرهای گوناگونی تشکیل شده است؛ از این رو می‌توان گفت در ایران طبقه متوسط نداریم بلکه طبقات متوسط داریم. توسعه ارزش‌های فرهنگی نوین از پیامدهای گسترش طبقه متوسط جدید است. لایه‌های بالایی طبقه متوسط جدید شامل قشرهایی همچون حرفه‌مندان آزاد (مهندسان، پزشکان و وکیلان) طیف شبه سرمایه‌داری مدرن، مدیران میانی سیستم بوروکراسی کشور، قشرهای روشنفکر که در حال تولید یا انتقال فرهنگ هستند (مانند استادان دانشگاهی، نویسندگان، مطبوعات، کارگردانان و بازیگران سینما) و قشرهای دیگری است که خواهان سبک و الگوی متفاوتی از زندگی هستند. سبک زندگی این عده ویژگی‌هایی همچون تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی، شکل‌گرایی (مدگرایی)، فردگرایی، لذت‌گرایی و رهایی فرهنگی از سنتها و چارچوب‌های اخلاقی روشن به ویژه بین قشر جوان این طبقه دارد. جمعیت شهری به ویژه در شهرهای بزرگ متأثر از برنامه‌ها و سیاست‌های نوسازی است و به مرور با توسعه مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز اداری، سینماها، هتلها، بیمارستان و انبوهی از سازمان‌ها و مؤسسات جدید اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زمینه برای اشتغال گروه‌های مختلف طبقه متوسط جدید در این فضای شهری به وجود آمده است. شهر تهران در این تغییر و تحولات، جایگاهی ویژه دارد. مختصات زندگی طبقه متوسط شهرنشین به توسعه مجموعه‌ای وسیع از نهادهای مدرن و امروزی در تهران انجامیده است. همچنین تهران آن دوران مرکز استقرار روشنفکران، هنرمندان، موسیقی‌دانان و تمام گروه‌هایی شده است که به تولید فرهنگ و هنر مدرن می‌پردازند. به دنبال استقرار طبقه مولد هنر، مصرف‌کنندگان فرهنگ و هنر نیز در تهران گسترش یافته‌اند و به تدریج تهران نه تنها پایتخت سیاسی که پایتخت هنری و فرهنگی ایران شده است. به اعتقاد برخی از جامعه‌شناسان، توسعه طبقه متوسط شهری در تهران با توسعه طبقات متوسط در سایر شهرها تفاوت اساسی دارد. طبقه متوسط شهری در تهران از تخیل فرهنگی و سرمایه فرهنگی مدرن غنی‌تر و سرشارتری برخوردار بوده و در نتیجه ارزش‌های فرهنگی مدرن در تهران بیش از شهرهای دیگر توسعه و غنا پیدا کرده بود. (فاضلی، ۱۳۸۹: ۲۱۷)

گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی و افزایش ضریب نفوذ آنها در جامعه یکی دیگر از عوامل

گسترش طبقه متوسط جدید است. این طبقه در ایران بیش از آنکه ماهیت اقتصادی داشته باشد، ماهیت فرهنگی دارد. در دو دهه اخیر، علاوه بر رشد کمی و کیفی تحصیلات، گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی چه از نوع قدیم آن مانند تلویزیون، مطبوعات و چه از نوع جدید آن مانند شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت، باعث افزایش سرمایه فرهنگی طبقه متوسط جدید و اشاعه فرهنگ آن در جامعه شده است. سوگیری و سمت‌گیری رسانه‌های ارتباط جمعی (بسیاری از مطبوعات، فیلم‌های سینما و سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی برای فریب دادن طبقه متوسط مدرن بوده، زیرا کارگزاران عمده این رسانه‌ها (نظیر نویسندگان، کارگردانان و بازیگران و) خود بیشتر از این طبقه بوده و به آن تعلق خاطر داشته‌اند. این امر در مورد رسانه‌های جمعی جدید نیز صدق می‌کند. طبقه متوسط جدید از یک سو بیشتر مخاطبین رسانه‌های جدید و از سوی دیگر کارگزاران عمده آنها هستند.

۳- پیامد سیاسی:

خواسته‌های سیاسی طبقه متوسط جدید را می‌توان در مفاهیمی مانند توسعه سیاسی، جامعه مدنی، دموکراسی، حقوق بشر، صلح و مشارکت سیاسی خلاصه کرد. یکی از برجسته‌ترین خواسته‌های سیاسی طبقه متوسط جدید، مشارکت سیاسی است، زیرا امروزه همه حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی در خاور و باختر به اهمیت مشارکت سیاسی شهروندان پی برده و کمابیش زمینه مشارکت آنان را در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی فراهم آورده‌اند. یکی از معیارهای مشروعیت نظام‌های سیاسی که مهمترین معیار نیز شمرده می‌شود، مشارکت شهروندان در کارهای حکومتی است. برخی حکومت‌ها با بزرگنمایی مشارکت مردمی، به ویژه با تکیه بر میزان رأی آنان در انتخابات، می‌کوشند مشروعیت خود را نشان دهند؛ زیرا هر چه مشارکت شهروندان بیشتر باشد، مشروعیت نظام سیاسی نیز بیشتر خواهد شد. گسترش طبقه متوسط جدید، مهمترین زمینه ساز دموکراسی خواهی در جامعه به شمار می‌آید؛ هرچه طبقه متوسط دامن‌دارتر شود، دموکراسی خواهی بالا می‌گیرد. لایه‌های گوناگون در طبقه متوسط، امکان شناخت، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرا را از سوی شهروندان برای دولت فراهم می‌آورند و از بار مسئولیت‌ها و هزینه‌های آن می‌کاهند. (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۷۰)

افراد طبقه متوسط جدید به دلیل رشد آگاهی و ایجاد تقاضاها و انتظارات جدید در آنها برای پرداختن به مسائل اجتماعی سیاسی مجال و اعتماد به نفس بیشتری دارند و قرار گرفتن در مشاغل فرهنگی و اداری آنها را در مرکز اندیشه اصلاح طلبی قرار داده است. این طبقه

همواره در فرایند نوسازی نقش مهمی ایفا کرده و خواهان مشارکت در اصلاحات سیاسی اقتصادی بوده‌اند. همچنین این طبقه در رهبری جنبش‌های سیاسی اجتماعی و هدایت نیروهای ضد حکومت نقش داشته‌اند. طبقه متوسط جدید به ویژه روشنفکران با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. در بررسی دقیق نهضت‌های اجتماعی و سیاسی قرن اخیر ایران، به خصوص در دوران متمرکزتر این جنبش‌ها در عصر پهلوی دوم، دو گرایش اصلی در جهت گیری ایدئولوژیک اعضای این طبقه به چشم می‌خورد:

۱- افزایش مستمر نقش این طبقه در به راه انداختن تظاهرات و رهبری جنبش سیاسی اجتماعی؛ ۲- حرکت دائم از ایدئولوژی ملی گرایی متعادل یا افراطی به ایدئولوژی‌های چپ و افراطی حرفه مندان آزاد از قبیل وکلای دادگستری، قضات، پزشکان، مهندسان و استادان دانشگاه.

در رهبری نهضت‌های سیاسی و اجتماعی و نیز هدایت نیروهای جنبش‌های سیاسی اجتماعی. طیف وسیعی از اعضای طبقه متوسط جدید گرچه از بعضی امکانات موجود استفاده می‌کردند، اما از فقدان نهادهای دموکراتیک، سرکوب، سانسور، نابرابری فزاینده، رشوه و فشارهای وارده بر ملت و روابط نزدیک ایران با غرب و رژیم صهیونیستی ناراضی بودند؛ در نتیجه بخش اعظم این طبقه در برابر سیاست‌های شبه مدرنیستی رژیم شاه مقاومت می‌کردند و در مقاطع گوناگون و به اشکال مختلف نارضایتی خود را از نظام سیاسی موجود ابراز می‌داشتند. علاوه بر اعتصاب دانشجویی و اعتراض‌هایی که به صورت علنی صورت می‌گرفت، انواع گروه‌های سیاسی مخفی و غیرمخفی متشکل از اعضای این طبقه به وجود آمدند. (سلطانی مقدم، ۱۳۸۹)

برخلاف آنچه برخی نویسندگان ابراز کرده‌اند، کنش سیاسی طبقه متوسط جدید کنش همواره قابل پیش بینی، محافظه کارانه و سر به زیری نیست. در واقع برخی رخدادهای سیاسی سال‌های اخیر نشان می‌دهد برای مثال کارمندان، که به لحاظ کمی مهم‌ترین قشر اجتماعی این طبقه به حساب می‌آیند، می‌توانند به طور خودآگاه ظرفیت سیاسی خود را در رقم زدن تحول سیاسی سازماندهی کنند.

۴- پیامد اقتصادی:

در حوزه اقتصاد، اعضای طبقه متوسط جدید تنها در پی راه اندازی بازارهای تازه نیستند، بلکه در بینش و منش و رفتار با دیگران تفاوت‌های آشکار دارند. به سخن دیگر، بیش از هر چیز به آینده فرزندان خود می‌اندیشند و بیشتر از آداب و رسوم سنتی، از ارزش‌های انتزاعی

اثر می‌پذیرند. به گفته رایزن جامعه شناس آمریکایی، ذهن و اندیشه طبقه متوسط همچون رادار «ژیروسکوپ» عمل و نشانه‌ها را نه مانند، بلکه حول محوری ویژه از دور و نزدیک رصد می‌کند، ولی اعضای این طبقه از دیدگاه مرامی، گرایش به بازار آزاد و دموکراسی دارند. (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۷۱) روشن است که اینگونه نگرش‌ها بر اوضاع کشور و نیز بر رویکرد اقتصادی خود آنان اثر می‌گذارد. طبقه متوسط جدید در مقایسه با گروه‌های دارا که همواره نگران حفظ منافع شخصی‌اند، گرایش بیشتری به سرمایه‌گذاری روی محصولات و تکنولوژی‌های تازه دارد؛ همچنین در سنجش با گروه‌های تهیدست، بهتر از عهده برداشتن موانع از سر راه جهش اقتصادی بر می‌آید و می‌تواند با سازماندهی و راه‌اندازی کارخانه‌های بزرگ، اشتغالزایی کند. انگیزه‌ها و توانمندی‌های طبقه متوسط برای رسیدن به جهش اقتصادی که همواره دیر به بار می‌نشیند، فرصت بیشتری برای سرمایه‌گذاری این گروه در زمینه آموزش و سایر منابع سرمایه انسانی پدید می‌آورد. اگر چه سیاست مداران در همه کشورهای دارا و ندار در پی توسعه اقتصادی جامعه بوده‌اند، ولی طبقه متوسط موتور واقعی رشد اقتصادی شناخته شده است. بیکاری و تورم، خواب طبقه متوسط را آشفته می‌سازد. گروه‌های بسیار مرفه در هرجا، از زندگی عمومی جامعه دور می‌شوند و نقش چندانی در تولید اندیشه و افزایش کارایی و بهره‌وری در زمینه‌های گوناگون ندارند. تهیدستان نیز چنان در نداری غوطه‌ورند که مجال نمی‌یابند به ترسیم آینده بپردازند. بدین سان پویایی و پیشرفت هر جامعه، به طبقه متوسط بستگی پیدا می‌کند. افتادن به گودال تهیدستی، کابوس همیشگی طبقه متوسط در سال‌های گذشته بوده است. (ایپکچی: ۱۳۸۸)

«دانیل لرنر»، جامعه شناس آمریکایی، معتقد است پیدایش طبقه متوسط نواخته در ایران برپایه آینده‌شناسی، برنامه‌ریزی و مهندسی اجتماعی صورت نگرفت؛ لذا به ایجاد طبقه متوسط مولد نینجامید؛ یعنی گروه‌هایی اجتماعی پدید نیامد که دارای جایگاه باثبات و مفیدی در ساختار اجتماعی و اقتصادی باشند. این موج خود به خودی سبب انباشت مقادیر عظیم سرمایه‌های کوچک در دست گروه‌های فراوانی از جامعه شد. صاحبان این سرمایه‌ها در پی تحقق دو هدف بودند: نخست، تأمین نیازهای مصرفی و دیگری، افزایش سرمایه. هجوم این نقدینگی کلان به سوی مصرف، رونق بی‌سابقه‌ای در بازار کالاهای مصرفی ایجاد و ایران را به بازار پرسودی برای شرکت‌های غربی بدل کرد. تکاپو برای افزایش نقدینگی، این گروه‌های نوکیسه را به سوی شاخه‌های هرچه کم‌زحمت‌تر و پرسودتر اقتصاد سوق داد که در عین حال نیازمند دانش و تجربه نبود. بدین ترتیب، گسترش طبقه متوسط در ایران به افزایش بازار

مصرف کالاهای شرکت‌های خارجی از یک سو و افزایش گروه‌های دلال، واسطه و درگیر در مشاغل مرتبط با مبادله کالاهای مصرفی و خدمات مرتبط با این عرصه از سوی دیگر انجامید؛ از این رو، ظهور این طبقه پرشمار به جای آنکه به نیروی محرکه اقتصاد تولیدی در ایران بدل شود، به عامل نیرومندی در نابسامان و فاسد کردن ساختار اقتصادی جامعه تبدیل شد. اشاعه و رشد فرهنگ دلالی و مصرفی و تب افزایش ثروت در فرهنگ جامعه نیز بازتاب مستقیم و چشم‌گیری یافت. نتیجه این دگرگونی ژرف، «ساختار دزدایی» یا «بی‌اندام شدن» جامعه بود. مهاجرت مہار نشدنی به شهرهای بزرگ به ویژه تهران، افزایش اشباع نشدنی بازار تقاضا برای کالاهای مصرفی و خدماتی مانند مسکن، اتومبیل، مواد غذایی و سوختی همه و همه از پیامدهای این تحول است. در مقابل این تحول طبقاتی در بدنه جامعه که از یک سو، به اشاعه فرهنگ مصرفی و دلالی و از سوی دیگر، به رانده شدن بخش‌های فراوانی از جامعه به صفوف طبقات تهیدست انجامید، نوع جدیدی از تراکم ثروت در قسمت‌هایی از جامعه شکل گرفت و ظهور طبقات جدیدی از کلان ثروتمندان را سبب شد. مهمترین و مؤثرترین بخش این گروه در پیوند با دستگاه‌های متنوع حکومتی و از طریق فساد مالی و سوءاستفاده از اهرم‌های حکومتی پدید آمد؛ به عبارت دیگر، منشأ ثروت این «طبقه جدید» نیز ارتزاق از درآمد نفت و افزون خواهی‌های حکومتی بود، نه تولید و افزایش ثروت اجتماعی. این طبقه جدید کلان ثروتمند دو رویکرد اصلی داشت: نخست، ارضای نیازهای مصرفی؛ دوم، افزایش نقدینگی. عملکرد این گروه نیز به گسترش فرهنگ مصرف انجامید و بخش‌هایی وسیع از آنان به واسطه‌ها، دلالان و توزیع کنندگان کالاهای شرکت‌های غربی بدل شدند. این طبقه، به دلیل بهره‌مندی از امکانات دولتی، با برخی کانون‌های غربی پیوند برقرار کردند و آسانترین و غیرتخصصی‌ترین راه افزایش و تکاثر ثروت خود را در واسطه‌گری کالاهای شرکت‌های غربی یافتند.

این گروه‌های واسطه و دلالان در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور نیز دست داشتند و به تب مصرف گستره بی‌سابقه‌ای بخشیدند. پیامدهای دگرگونی این طبقه و تأثیر آن بر سیاست‌گذاری دولتی را در گشایش بی‌سابقه بازار ایران به روی صنایع جهانی اتومبیل‌سازی و رشد فوق‌العاده تجارت این کالا در ایران از اوایل دهه پنجاه به وضوح می‌توان مشاهده کرد. این مسئله موجب تبدیل وزارت صنایع به نمایشگاه بزرگ فروش اتومبیل شده که در نهایت، رونق بازار فروشندگان و طرف‌های خارجی قراردادهای مونتاژ و ساخت خودرو را فراهم آورده و تهران و سایر شهرها را به پارکینگ انواع اتومبیل تبدیل کرده است. (شهبازی: ۱۳۸۲)

۵- پیامد امنیتی:

اگر تقاضا برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی یکی از وجوه سلبی خواسته‌های طبقه متوسط جدید باشد، تقاضا برای مشارکت در سطوح مختلف تصمیم‌گیری (از مشارکت اجتماعی گرفته تا مشارکت سیاسی) از وجوه مثبت آن است. (قریب، ۱۳۷۸، ۱۰۹ و ۱۰۸)

همانطور که بیان شد، گسترش طبقه متوسط جدید، مهمترین زمینه ساز دموکراسی خواهی در جامعه به شمار می‌آید. هرچه طبقه متوسط دامنۀ دارتر شود، دموکراسی خواهی بالا می‌گیرد. هرچند مشارکت سیاسی یکی از خواست‌های برجسته طبقه متوسط جدید است، ولی شرکت در انتخابات و رأی دادن، پایین‌ترین سطح مشارکت سیاسی است و پیوستن به احزاب و انجمن‌ها و دست زدن به اعتراض، راهپیمایی و... و اثرگذاری بر رفتار دولتمردان نیز جنبه‌هایی از مشارکت سیاسی محسوب می‌شود. (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۷۲)

هر اندازه ساختار اجتماعی جامعه، قشرهای مختلف طبقه متوسط دارای آگاهی و درک بالاتر، قدرت مقایسه و انگیزه و اعتماد به نفس بیشتر را درون خود جای داده باشد، شدت و کیفیت تقاضای مشارکت گسترده‌تر خواهد بود. به نظر می‌رسد طبقه متوسط رو به بالا در مقایسه با طبقه متوسط رو به پایین، تقاضای کمی و کیفی بیشتری برای مشارکت در سطوح مختلف تصمیم‌گیری دارند. بدیهی است در صورتی که تقاضای فوق از سوی نظام سیاسی درست درک نشود و مکانیسمی مناسب برای پاسخگویی به آن طراحی نگردد، به تنش‌های اجتماعی و سیاسی می‌انجامد و به تدریج به مقوله‌ای امنیتی تبدیل می‌شود و به عنوان تهدیدی جدی جلوه می‌کند. بنابراین اگر نوسازی سیاسی انجام نگیرد و گروه‌های نوپا هم چون تکنوکرات‌ها شامل مدیران، کارشناسان، کارگران ماهر و دانش‌آموختگان و به طور کلی اعضای طبقه متوسط جدید جذب نظام نشوند، این گروه‌ها دچار سرخوردگی می‌شوند این امر ممکن است پیامدهای ناخوشایندی را به بار آورد. لایه‌های پایین طبقه متوسط جدید که بیشترین کارهای خدماتی و اداری در دستگاه‌های مختلف مشغول‌اند و معمولاً حقوقی نسبتاً ثابت و پایین دارند، هنگام بحران‌های اقتصادی مانند افزایش تورم، به شدت دچار آسیب می‌شوند و در معرض فشارهای شدید معیشتی قرار می‌گیرند. (ازغندی، ۱۳۷۴: ۱۲۷ و ۱۲۱)

توقعات فزاینده و محدود بودن ظرفیت اقتصادی اجتماعی جامعه برای پاسخگویی به آن باعث شده است این طیف از وضع موجود تا حدی ناراضی باشند و در صورت مساعد بودن شرایط، خاصیت بسیج‌شوندگی از خود بروز دهند. همچنین گسترش دولت در ایران طی سه

دهه اخیر و حجیم شدن نظام دیوان سالاری باعث شده است کارمندان دولتی به یکی از قشر-های مهم و تأثیرگذار طبقه متوسط جدید تبدیل شوند. (فاضلی: ۱۳۸۹: ۲۱۷)

در مجموع هریک از پیامدهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... ظهور طبقه متوسط جدید در صورت عدم پاسخگویی مناسب نظام سیاسی و هدایت خواسته‌های این طبقه در مسیر مناسب، می‌تواند به سطوحی بالاتر از تعارض و بحران حرکت و به عنوان مقوله‌های امنیتی نظام را با چالش مواجه کند. از این رو یکی از چالش‌های مهم پیش روی امنیت ملی پهلوی دوم در حوزه داخلی، طبقه متوسط جدید، کمیت و کیفیت پاسخگویی به تقاضاهای آنها بود.

نقش طبقه متوسط جدید در بی ثباتی سیاسی در دوران پهلوی دوم (۱۳۴۴-۱۳۵۷)

به طور کلی طبقه متوسط جدید در دوران (۱۳۴۴-۱۳۵۷) از موقعیت مطلوبی برخوردار بود. شیوه زندگی، هنجارها و ارزش‌های غربی طبقه متوسط جدید با نخبگان حکومتی سازگار بود. به خصوص در دوران سلطنت رضاشاه، اغلب اعضای این طبقه، آمال و منافع مادی خود را با برنامه‌های سکولاریسم و مدرنیسم شاه پیوند زدند. با این حال از دیدگاه سیاسی به طبقه متوسط جدید فرصت‌های چندانی برای مشارکت معنی دار داده نشد (اشرف و بنو عزیزی، ۱۳۸۸: ۸۹) با این حال این گروه امیدوار بود که در پی سقوط رضاشاه و به سلطنت رسیدن محمدرضا، بتواند از فضای به وجود آمده استفاده کند و به اسقرار آرمان‌های خود در سطوح رسمی نظام سیاسی حاکم، دست یابد. در یک نگاه اولیه همه چیز برای تحقق چنین شرایطی آماده بود؛ محمدرضا شاه به عنوان فردی تحصیل کرده‌ی غرب و آشنا با نظام‌های قانونی جوامع غربی و ادامه دهنده اصلاحات اجتماعی، آموزشی و نظامی پدرش، در این راه فرد مناسبی به نظر می‌رسید و برای طبقه متوسط جدید تنها کافی بود که فکر اصلاحات سیاسی و بازگشایی مجاری مشارکت سیاسی در عرصه عمومی در ذهن شاه نهادینه شود تا آرمان‌های ناتمام مشروطه، در عصر پهلوی دوم متحقق شود. اما آنچه در عمل به وقوع پیوست برخلاف این مسیر پیش بینی شده بود و محمدرضا شاه عملاً به همان راهی رفت که پدرش رفته بود.

با پایان یافتن دعوی نفت با انگلیس و پذیرش کنسرسیوم توسط ایران، درآمدهای نفتی ایران که در سال ۱۳۳۳، ۲۴ میلیون دلار بود، در سال ۱۳۳۵ به ۱۸۱، در سال ۱۳۳۹ به ۳۵۸، در سال ۱۳۴۱ به ۱۴۳۷ در سال ۱۳۴۲ به ۵۵۵، در سال ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در سال ۱۳۵۰ به ۲/۱ میلیارد دلار، در سال ۱۳۵۳ به ۵ میلیارد دلار و و پس از چهار برابر

شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی، در سال ۱۳۵۵ به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید. بخش عمده‌ای از این درآمدهای هنگفت علاوه بر هزینه در بخش نظامی، صرف توسعه صنعتی، اجتماعی، بهداشتی و آموزشی شد. برای نمونه در برنامه‌های سوم و چهارم بیش از ۹/۳ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی و ۹/۱ میلیارد دلار هم به بخش منابع انسانی تخصیص داده شده بود. این بودجه‌های هزینه شده در بخش منابع انسانی، وضعیت آموزشی کشور را نیز بهبود بخشید. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶ شمار ثبت نام کنندگان در کودکانستان‌ها از ۱۳۲۹۶ به ۲۲۱۸۹۶، در دبستانها از ۶۴۱۲۰۱ به ۴۰۷۸۰۰۰ نفر، در کلاس‌های سوادآموزی از ۱۰۵۰۰ به ۶۹۱۰۰۰ نفر، در دبیرستان‌ها از ۳۶۹۰۶۹ به ۷۴۱۰۰۰ و در مدارس فنی و حرفه‌ای و تربیت معلم از ۱۴۲۴۰ به ۲۲۷۴۹۷ نفر رسید. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۰-۵۳۱) همچنین بر اثر ازدیاد تولید نفت و چند برابر شدن قیمت آن، تولید ناخالص ملی هم سریعاً رشد کرد و از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۳۲ به ۵۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ رسید. با این حساب درآمد سرانه ایرانیان که در سال ۱۳۳۲ تنها ۱۶۶ دلار بود، به ۱۰ برابر افزایش یافت و در سال ۱۳۵۶ شمسی به ۱۵۱۴ دلار رسید. تولید ناخالص داخلی در فاصله سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۴۲ به طور میانگین سالی ۸/۱۰ درصد افزایش داشت و در آن زمان تنها دو یا سه کشور در جهان از ایران جلوتر بودند. (فوران، ۱۳۸۲: ۴۷۳-۴۷۲)

آمارهای مذکور به آن علت آورده شد تا نشان داده شود که از لحاظ ظاهری، بیشترین منافع از رهگذر این هزینه‌های گسترده در بخش‌های مختلف، به طبقه متوسط جدید می‌رسید و در یک سیر منطقی نمی‌بایست رژیم شاه از سوی این گروه اجتماعی ایران مورد تهدیدی جدی واقع می‌شد، اما همانگونه که اشاره شد، در کنار گشایش‌های اقتصادی و اجتماعی، ما با تنگتر شدن فضا در حوزه سیاست و مشارکت سیاسی مواجه بودیم. این گروه‌ها اگر چه آنها تظاهرات خیابانی را سازماندهی نمی‌کردند، ولی در بسیاری از اعتراض‌های عمومی سازمان دهی شده توسط طبقه متوسط سنتی مشارکت داشتند. بنابراین سیاست‌های شاه در نهایت بخشی از طبقه متوسط جدیدی را که خود شرایط گسترش آن را مهیا ساخته بود، به گروه‌هایی شورشی، سرخورده و رها تبدیل کرد؛ گروهی که بخش قابل توجهی از هیزم آتش بی‌ثباتی و دگرگونی سیاسی را در آن برهه تاریخی فراهم آورد.

روند نوسازی در ایران تحت تاثیر مسائل متعددی قرار داشت نظامی اجتماعی هیچگاه از توسعه اجتماعی - اقتصادی موزون و روابط دموکراتیک اجتماعی برخوردار نبود. مدیریت و

برنامه ریزی نوسازی همواره متکی بر فرد و روابط شخصی بود و قوانین واقع‌بینانه و قابل اجرا وجود نداشت. محمدرضا شاه خود را بالاتر از هر قانونی می‌دانست و بین دولت و مردم تفاوت قائل می‌شد. (Manor, 1991:235)

بدین ترتیب ساخت قدرت شخصی، موج ایجاد شکاف بین جامعه و حکومت گردید و شاه با تشدید انحصاری کردن قدرت سیاسی، از جامعه و طبقات اجتماعی فاصله بیشتری گرفت و با منزوی کردن خود و رژیمش، هر چه بیشتر به نیروهای نظامی و امنیتی پناه برد.

همچنین ساخت قدرت شخصی، از شکل‌گیری جناح‌های میانه رو و مصالحه گر در چارچوب نظام سیاسی جلوگیری کرد و به همین دلیل امکان هرگونه سازش و مصالحه با مخالفان را منتفی ساخت و با مربوط کردن سرنوشت نظام به سرنوشت فردی خویش و اصرار بر حفن قدرت، بر آسیب پذیری آن افزود. (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۶۲) جوهر سیاست شاه در ارتباط با طبقه متوسط جدید و نخبگان تکنوکرات و روشنفکران، کنترل حجم و ترکی آنها بود. چنین سیاستی همواره باعث میشد تا اعضای برگزیده و طرفدار دولت در این طبقه، با همکاری و اشتراک نظر دو کارکرد اساسی را دنبال نمایند. اول، بروز و شکوفایی استعدادهای گوناگون در جهت اهداف دولت، دوم، جلوگیری از شکل‌گیری نخبگان مستقل و معارضة جو و منتقد دولت. عملکرد طبقه متوسط جدید در برابر فرایند نوسازی در ایران در سه شکل قابل رؤیت است: قشری از طبقه متوسط جدید که برخی روشنفکران غربگرا از آنها بودند، به جای بهره‌گیری از عناصر پویا و سازنده اندیشه غرب در امر نو سازی، تنها نقش دلال انتقال عقاید و نظام ارزشی و هنجارهای غیروبومی و بیگانه را ایفا نمودند. عده‌ای دیگر که صرفاً توجیه گر نظام حاکم بودند و صاحب منصب و مقامی بودند، از وضعیت مادی و موقعیت اجتماعی بالایی در دستگاه حکومت برخوردار شدند و از سیاست‌های رژیم در امر نوسازی دنباله روی می‌کردند. گروه بزرگتری از طبقه متوسط جدید هم با فرایند نوسازی آمرانه و از بالا مخالف بودند و در مقابل سیاست‌های رژیم قرار داشتند. (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۷۵) به رغم تلاش شاه در منزوی ساختن این بخش از طبقه متوسط، افزایش درآمد ملی توأم با توسعه صنایع و شهرنشینی و افزایش تعداد افراد تحصیلکرده که از دانشگاه‌های داخل و خارج فارغال تحصیل می‌شدند، زمینه تقویت هر چه بیشتر اعضای این طبقه را فراهم نمود و به تدریج با افزایش عملکرد نامناسب دولت و بروز نارسایی‌های اجتماعی، مخالفت آنها تشدید شد. همین و وضعیت مشروعیت دولت شاه را با بحران مواجه ساخت و در این فضای سیاسی دولت از حمایت طبقه متوسط دست کشید و سعی در منزوی کردن بخش عظیمی

از اعضای ضد دولتی این طبقه نمود. بسیاری از اعضای این طبقه از فعالیت سیاسی منع شدند و رژیم برای نویسندگان، شعرا و استادان موانعی ایجاد کرد. همچنین رژیم تمام احزاب و گروه‌های ملی، چپگرا و تشکیلات وابسته به آنها را یا محدود کرد یا از بین برد. از قدرت اجتماعات بازرگانی و تشکیلات دانش‌آموزی احزاب سیاسی مجاز هم کاست. (برزین، ۱۳۷۱: ۴۳)

بنابراین در روند نوسازی ایران تناسبی بین رشد سیاسی و اقتصادی جامعه وجود نداشت و تمام قدرت‌ها در شخص شاه متمرکز بود. وی هم از ترس شکل‌گیری نیروهای مخالف جلوی اشاعه آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و ارتقاء سطح فرهنگ مشارکتی مردم را می‌گرفت. فقدان اصل اساسی توجه به نظام ارزشی و دیگر اصول زیربنایی نتایج گمراه‌کننده‌ای به دنبال داشت. نبود یک روند منطقی نوسازی سیاسی در ایران موانعی جدی پدید آورد از جمله، عدم انطباق نوسازی با نظام ارزشی جامعه ایران که باعث شد روند نوسازی به صورت حرکتی کور و ناقص انجام پذیرد و در نهایت تزلزل حاکمیت سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی را به دنبال داشته باشد. عوامل متعددی در ناکامی رژیم شاه دخیل بودند که در این میان الهام از نوسازی و توسعه به سبک غربی به منزله عامل خارجی و نظام کهنه استبدادی رژیم به مثابه عامل داخلی، محورهای اصلی ناکامی طرح نوسازی رژیم محسوب می‌شوند. نظام کهنه استبدادی ماهیتاً با رشد مستمر اقتصادی و تحول درازمدت اقتصاد سیاسی در تضاد بود. از دیگر سوی رژیم محمد رضا شاه سنت‌گرایی را در تباین کامل بانوگرایی می‌دانست و همواره سعی در سرکوب سنت‌گرایان داشت. بنابراین، می‌توان اذعان داشت که فرآیند نوسازی در دوران محمدرضا شاه، برپایه ویژگی‌ها و خصائص ذیل قابل تبیین می‌باشد که کاملاً با ملزومات توسعه در ایران مغایرت دارد:

الف- سیاست تمرکزگرایی به وسیله شاه و در چارچوب نظام استبدادی در روند نوسازی اعمال می‌شد. ب- شاه در روند سیاست شبه مدرنیستی خود مبارزه با سنت‌گرایی را آیینی دیده خود قرار می‌داد. ج- عناصر فراهم‌آمده‌ای از نخبگان که شاه را در مسیر نوسازی یاری می‌رساندند بر اساس صلاحیت‌ها گزینش نمی‌شدند، بلکه براساس اطاعت محض و دنباله‌روی از شاه برگزیده می‌شدند. د- نوسازی رژیم شاه از نظر اقتصادی به جامعه صدمه وارد می‌ساخت. و- نبود نهادهای دموکراتیک، وجود سرکوب، سانسور، نابرابری فزاینده اجتماعی، رشوه و فساد و وابستگی رژیم به غرب و ایجاد روابط سیاسی با غرب و اسرائیل، شاخص‌های مطرح دوران نوسازی در ایران به شمار می‌رفتند.

از دیگر سوی این گسیختگی راه را برای بحران سیاسی و تجدید حیات شکل تازه‌ای از فرهنگ سنتی هموار کرد. محمدرضا شاه حاضر نبود ساختار نظام سیاسی را که مبتنی بر خصائص نئوپاتریسمو-نیالیستی بود تغییر دهد و نظام را به سوی دموکراسی پیش برد، در عوض تا آنجا که ممکن بود بر تحول فرهنگی پای می‌فشرد.

بنابراین هرچه بیشتر روند نوسازی در ایران گسترش می‌یافت، رژیم محمدرضا شاه بر سیاست سرکوب گرانه خود می‌افزود و بدین ترتیب پایگاه طبقاتی خود را در بین توده مردم از دست می‌داد. نتیجه اینکه، تمرکزگرایی دولت محمدرضا شاه و سیاست سرکوب از موانع عمده نوسازی در ایران شد. شاه در روند نوسازی اقتصادی - اجتماعی نتوانست گروه‌های اجتماعی خواهان مشارکت در صحنه سیاست را کنترل و هدایت نماید و شرایط لازم برای اشتراک گروه‌های اجتماعی جدید در سیاست را فراهم آورد. گروه‌هایی که آرزومند مشارکت در سیاست و ترقی بودند به صورت گروه‌های اجتماعی خشک، انعطاف ناپذیر و بی‌خاصیت درآمدند. این وضعیت مشروعیت دولت شاه را با بحران مواجه ساخت و نقش مرکزی و اساسی دولت در روند نوسازی را کاهش داد؛ زیرا شاه سعی داشت الگویی از توسعه را بر مردم مستبدانه تحمیل کند و در این امر به علائق مردم در امر نوسازی توجهی نداشت.

این سیاست در کنار دیگر معضلات اجتماعی که بر اثر برنامه ریزی نامناسب در امر نوسازی انجام گرفت، شکاف بین طبقه متوسط جدید با حکومت را افزایش داد. در نهایت مشارکت اعضای این طبقه و تشکیل احزاب مشارکت کننده در امر نوسازی به منزله تحدید قدرت حکومت بود و با خصلت نئوپاتریسمونیالیستی رژیم تعارض آشکار داشت و حاصل چنین تعارضی، شکاف بین دولت و طبقه متوسط بود.

این روند سیاسی تا روی کار آمدن کِنْدی دموکرات در آمریکا ادامه یافت. به رغم میل باطنی شاه برای حفظ وضع موجود، با اعمال فشار کندی مبنی بر ایجاد فضای تنفسی و لزوم اجرای اصلاحات چندانکه در ایران، فضای باز سیاسی از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ فراهم آمد. آمریکا با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک حساس ایران در منطقه پرتنش و نفت خیز خاورمیانه و همجواری با اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد سد نفوذ در برابر کمونیسم، و با اهدافی سیاسی و اقتصادی که تأمی نکننده منافع آنان بود، با تشویق شاه به پیاده کردن اصلاحاتی که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود، مبادرت کرد. با ایجاد فضای تنفسی در اوایل سال ۱۳۴۰، تشکلات سیاسی و نخبگان فکری غیررسمی و خارج از دستگاه قدرت حاکم، امکان ابراز وجود پیدا کردند. حکومت

پس از عملیاتی کردن اصلاحات خود، با موج اولیه اعتراضات مردم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روبرو گردید. جنبش ۱۵ خرداد که توسط امام خمینی به وقوع پیوست، یکی از نقاط عطف تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌رود. (نامدار، ۱۳۷۶: ۲۸۲) شکل‌گیری جنبش اسلامی و تحت الشعاع قرارگرفتن سایر گروه‌های مخالف حکومت با آن و برجستگی در سطح گروه‌های اپوزیسیون، سرآغاز روند مبارزاتی بود که تا خط پایان آن یعنی وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ امتداد یافت.

نتیجه‌گیری

تحولات اجتماعی - اقتصادی، طبقه متوسط جدید و بی‌ثباتی سیاسی (۱۳۴۴-۱۳۵۷) همانگونه که عنوان شد، در الگوی نظری هانتینگتون در باب نوسازی، توجه ویژه‌ای به تبعات نوسازی و توسعه اقتصادی توسط رژیم‌های اقتدارگرا شده است. او بیان می‌دارد که توسعه اقتصادی باعث تغییر و تحولاتی اساسی در ساختار اجتماعی و نیز ارزش‌های جامعه سیاسی می‌شود که یکی از مهمترین تبعات آن، شکل‌گیری و گسترش طبقه متوسط است. از نظر او در هر کشوری نیروهای دموکراسی خواه از درون طبقه متوسط بر می‌خیزند و ایجاد تقاضا برای دموکراسی و تحولات سیاسی - اجتماعی فراگیر را رهبری می‌کنند. اگرچه طبقه متوسط در ابتدای شکل‌گیری خود نیروی مهمی در جهت بی‌ثباتی نیست، اما به مرور زمان و با افزایش کمی آن و غلبه عددی بر نیروهای دیگر جامعه، خصوصاً کارگران و دهقانان، به نیرویی عمده در جهت بی‌ثبات سازی جامعه تبدیل می‌شود و حکومتها را به فکر چاره‌ای برای حل تقاضاهای آنان وا می‌دارد؛ برخی درها را برای این آرمان‌ها و اهداف طبقه متوسط می‌گشایند و در روندی مسالمت آمیز به چرخش نخبگان تن می‌دهند و برخی دیگر به سیاست سرکوب روی می‌آورند و در نتیجه اگر از توانایی بسیج منابع بالایی برخوردار باشند، در این راه موفق می‌شوند و برای مدتی ثبات و آرامش را به کشور باز می‌گردانند. اما گروه دیگری از کشورها که ایران دوران محمدرضا پهلوی هم در این دسته جای می‌گرفت، نتوانستند به صورت مناسبی به تقاضاهای این گروه پاسخ گویند و در نتیجه آن را به یکی از عوامل عمده بی‌ثبات کننده در درون ساختار سیاسی خود تبدیل کردند.

این روند سیاسی تا روی کار آمدن کِنَدی دموکرات در آمریکا ادامه یافت. به رغم میل باطنی شاه برای حفظ وضع موجود، با اعمال فشار کندی مبنی بر ایجاد فضای تنفسی و لزوم

اجرای اصلاحات چندگانه در ایران، فضای باز سیاسی فراهم آمد. آمریکا با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک حساس ایران در منطقه پرتنش و نفت خیز خاورمیانه و همجواری با اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد سد نفوذ در برابر کمونیسم، و با اهدافی سیاسی و اقتصادی که تأمین کننده منافع آنان بود، با تشویق شاه به پیاده کردن اصلاحاتی که در ادامه به آنها پرداخته می-شود، مبادرت کرد.

با ایجاد فضای تنفسی در اوایل سال ۱۳۴۰، تشکلات سیاسی و نخبگان فکری غیررسمی و خارج از دستگاه قدرت حاکم، امکان ابراز وجود پیدا کردند. حکومت پس از عملیاتی کردن اصلاحات خود، با موج اولیه اعتراضات مردم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روبرو گردید. می توان گفت که تعارض بین ملزومات توسعه وابسته در ایران و ساختار نئوپاتریمونیال قدرت که با ظهور و قدرت یابی طبقه متوسط جدید مخالف است، سبب شد اعضای طبقه متوسط که می-بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه گرا را ایفا کنند به درجات مختلف در نقش معارض با آن رژیم ظاهر شوند. از دیگر سوی مشارکت کنترل شده و هدایت شده به دست رژیم به دلیل نداشتن پشتوانه مردمی مطلوب شاه بود. همسوی چنین سیاستی رژیم از هرگونه آزادی سیاسی و مشارکت همگانی در امر سیاست و تشکیل احزاب و نهادهای مدنی جلوگیری کرد. این امر تضاد آشکار بین روند نوسازی و ملزومات آن و ساخت قدرت در ایران و خصائص نئوپاتریمونیالی آن بود که در نهایت موجب رویارویی طبقات مختلف خصوصا طبقه متوسط جدید با حکومت گردید. در مجموع، خطای راهبردی محمدرضا شاه پهلوی و دستگاه سیاست ساز او، در ایجاد تحولات اجتماعی و آموزشی و گسترش کمی طبقه متوسط جدید و عدم توجه به خواسته های سیاسی آنان، سرانجام شرایطی را به وجود آورد که نزاع میان نظام سیاسی حاکم و این طبقه را حتمی می نمود. سیاست سرکوب به عنوان راهبرد پهلوی دوم در قبال این گروه، سرانجام بخشی از احزاب و گروه های متعلق به طبقه متوسط جدید را متقاعد کرد که پذیرش قواعد حاکم بر نظام سیاسی که معطوف به حل مناقشات در عرصه عمومی است، دیگر از کارایی برخوردار نیست و باید راه جدیدی یافت. برخی از آنها بدون هیچ تردیدی دست به اسلحه بردند و مبارزه مسلحانه در پیش گرفتند. برخی دیگر فرار را بر قرار ترجیح دادند و گروهی نیز اگر چه همواره در رویگردانی از قواعد حاکم مردد بودند، اما در بزنگاه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ تردید را کنار گذاشتند و به صف مخالفان پیوستند. در نتیجه، عدم توجه رژیم پهلوی به تقاضاهای این گروه ها، تمام روزه های بازگشت ثبات را مسدود کرد.

منابع فارسی

کتاب

- آل احمد، جلال (۱۳۴۰)، غرب‌زدگی، تهران، نشر قلم
- احمد و علی بنوعیزی (۱۳۸۷)، طبقات اجتماعی و انقلاب ایران، ترجمه هیلا ترابی فارسانی، تهران، انتشارات نیلوفر
- اشرف، احمد (۱۳۴۶)، جامعه‌شناسی اجتماعی در آمریکا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، نشر قومس
- (۱۳۸۹)، درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران، تهران، قومس
- (۱۳۸۳)، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، تهران، نشر قومس
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نگاه معاصر
- حسین مسعودنیا، نجات محمدیفر (۱۳۹۲)، طبقه متوسط جدید در ایران، تکوین، فرصت، چالش، قم، نشر ارم
- سیمور مارتین لیپست و دیگران (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، ترجمه جواد افشار کهن، تهران، نشر نیکا
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- فوران، جان (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- کوزر، لوئیس (۱۳۹۰)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران
- کوئن، بروس (۱۳۹۱)، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: توتیاء
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳)، جامعه‌شناسی، ترجمه، منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ اول
- لاروک، پی‌یر (۱۳۵۸)، طبقات اجتماعی، ترجمه ایرج علی آبادی، تهران، چاپ فروردین
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، تهران، نشر روزنه
- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم
- (۱۳۸۸)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: نشر

روزنه

- نامدار، مظفر (۱۳۷۶)، رهیافتی بر مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد سال اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقالات

- برزین، سعید (۱۳۷۱)، گفتگو درباره مفاهیم ملی و دولتی و سنت‌های سالم سیاسی، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم، شماره ۵۷ و ۵۸
- قریب، حسین (۱۳۸۷)، تحولات طبقات اجتماعی در ایران و تهدیدات بالقوه امنیتی آن، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۴۴ و ۱۴۳، مرداد و شهریور
- فاضلی، نعمت الله (۱۳۷۱)، از زاده شدن طبقه متوسط در تهران تا چالش آنها با دیوانسالاری، ماهنامه مهرنامه، خرداد

خبرگزاری

- ایپکچی، محمدحسن، (۱۳۷۱/۱/۲۲)، چالش‌های طبقه متوسط جدید با جهان، قابل دریافت در:

<http://www.tabnak.ir>

- سلطانی مقدم، سعیده (۱۳۷۱/۴/۱۱)، نگاهی به طبقه متوسط عصر پهلوی دوم، قابل دریافت در:

<http://www.pajoohe.com>

- شهبازی، عبدالله (۱۳۸۸)، بررسی دو دهه دگرگونی ساختاری در ایران، مجله زمانه، شماره ۱۸ و ۱۹، قابل دریافت در:

<http://www.zamaneh.info/articles/216.htm&sa>

English Resources

- Manor, James, (1991), **Rethinking Third World Politics**, New York, Longman
- Daly, J. C. (2008), **Kazakhstan's Emerging Middle Class**, Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program
- Wright, E. O. (1989), **The Debate on Classes**, London/New York